

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سوزان جورج (۲)
برگردان: بهروز امین
۱۵ اگست ۲۰۱۸

تاریخچه مختصر نئو لیبرالیسم (۱)

۱

بسیست سال اقتصاد نخبه سالار و فرصت های پیش آمده برای تغییر ساختار
• نئولیبرالیسم نیروئی چون جاذبه زمین نیست بلکه ساختاری است مصنوعی، به همان صورتی که عده ای آن را ایجاد کرده اند، عده ای دیگر می توانند آن را تغییر بدهند

سازمان دهندگان این همایش از من خواسته اند که تحت عنوان «بسیست سال اقتصاد نخبه سالار» تاریخچه مختصری از نئولیبرالیسم ارائه کنم. متأسفم به شما اطلاع بدهم که برای این که حرف معنا داری زده باشم باید بیشتر، یعنی ۵۰ سال به عقب برگردم. به سالهائی که جنگ دوم جهانی تازه به پایان رسیده بود.
در ۱۹۴۵ یا ۱۹۵۰ اگر شما از سیاست هائی که اساس نگرش نئولیبرالی را تشکیل می دهند سخن می گفتید نه فقط به شما می خندیدند بلکه شما را به تیمارستان می فرستادند. حداقل در کشورهای غربی در آن دوران، همگان پیرو کینز، سوسیال دموکرات، سوسیال دموکرات مسیحی بوده و حتی رگه هائی از مارکسیسم داشتند. این نظر که به بازار باید اجازه داد تا در باره مسائل اساسی اجتماعی و سیاسی تصمیم گیری کند، یا دولت باید داوطلبانه نقشش را در اقتصاد کاهش بدهد، یا به شرکت های بزرگ باید آزادی کامل داد، اتحادیه های کارگری باید محدود شوند و شهروندان باید حمایت کمتری، نه بیشتر داشته باشند، باروح زمان در تقابل کامل بود. حتی اگر کسی واقعاً به این دیدگاهها باور داشت، چنین شخصی از باورهایش در میان عموم سخن نمی گفت چون پیدا کردن مستمعی برای این نظریات بسیار دشوار بود. اگرچه ممکن است امروز به نظر عجیب بیاید و به ویژه برای شرکت کنندگان جوان تر این همایش، باور نکردنی به نظر برسد ولی صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی نهادهای پیشروی بودند. گاه به این دو مؤسسه، دوقلوهای کینز می گفتند چون به واقع ایجاد این دو مؤسسه نتیجه همفکری کینز و هری دکستر وایت، یکی از نزدیکترین مشاوران روزولت بود. وقتی این دو مؤسسه در برتون وودر در ۱۹۴۴ ایجاد شدند وظیفه اصلی شان پیش گیری از درگیری های آینده بود. یعنی ارائه وام برای بازسازی و توسعه و یا تخفیف مشکلات موقت تراز پرداختها. آنها بر

تصمیمات اقتصادی دولت‌ها هیچ کنترولی نداشتند و اساس نامه تشکیل آنها هم جوازی برای مداخله در سیاست‌پردازی اقتصادی در سطح ملی دولت‌ها نبود.

در کشورهای غربی، دولت رفاه و طرح نو (New Deal) که از سالهای ۱۹۳۰ آغاز شده بود، در نتیجه جنگ مختل شده بود. اولین وظیفه در سالهای پس از جنگ برقراری دولت رفاه و طرح نو بود. دومین مشغله احیای تجارت جهانی بود که از طریق طرح مارشال که موجب شد تا اروپا به صورت یک شریک تجاری امریکا بازسازی شود، انجام گرفت. در همین سالها بود که حرکت‌های استعمار زدائی آغاز شد و رها شدن از استعمار به صورت مختلفی اتفاق افتاد. در هندوستان، استعمار زدائی بدون مبارزه مسلحانه انجام گرفت ولی در کنیا، ویتنام و شماری دیگر مبارزه مسلحانه به همین سرانجام رسید.

به طور کلی، جهان یک برنامه بسیار مترقیانه‌ای در پیش گرفته بود. دانشمند بزرگ، کارل پولانی اثر سترگش: دگرسانی بزرگ را در ۱۹۴۴ چاپ کرد که انتقاد جان داری از جامعه صنعتی بازارگرای قرن نوزدهم بود. بیش از ۵۰ سال پیش، پولانی پیامبرگونه و تجدد طلبانه نوشت، «این که مکانیسم بازار را به عنوان تنها اداره کننده سرنوشت و محیط طبیعی بشر بپذیریم... به نابودی جامعه منجر خواهد شد» (ص ۷۳). باین همه پولانی اعتقاد داشت این نابودی در سالهای پس از جنگ دوم جهانی رخ نخواهد داد چون «در میان ملل مختلف ما شاهد توسعه‌ای هستیم که در آن نظام اقتصادی دیگر تنها قانون‌گذار جامعه نیست و اقتدار جامعه در برابر نظام [اقتصادی] تضمین شده است» (ص ۲۵۱) متأسفانه خوش بینی پولانی نادرست بود. همه تأکید نئولیبرالیسم بر این است که مکانیسم بازار باید اداره کننده سرنوشت بشر باشد. اقتصاد باید قواعدش را بر جامعه دیکته بکند و نه به عکس. و همان گونه که پولانی پیش‌نگری کرد، این دیدگاه به طور مستقیم دارد به «نابودی جامعه» منجر می‌شود.

پس، چه شد؟ چرا نیم قرن پس از جنگ دوم جهانی به اینجا رسیده‌ایم؟ یا آن گونه که سازمان دهندگان این همایش می‌پرسند: «چرا ما اکنون این همایش را داریم؟»

کوتاه ترین پاسخ این است، «به خاطر زنجیره‌ای از بحران‌های مالی اخیر، به خصوص بحران مالی آسیا». ولی پرسش هنوز بی پاسخ مانده است. پرسشی که به واقع می‌پرسند این است: «چه شد که نئولیبرالیسم از زیاده دانی عمیقاً فرودستانه اش ظهور کرده و به صورت نگرش غالب در جهان امروز درآمده است؟» چرا صندوق بین المللی پول و بانک جهانی می‌توانند به دلخواه مداخله کرده کشورها را به مشارکت در اقتصاد جهانی با شرایط نامطلوب و ادارنمایند؟ چرا دولت رفاه در همه کشورهایی که ایجاد شده بود، زیر ضرب قرار گرفته است؟ چرا بهداشت محیط زیست به حاشیه سقوط رسیده و چرا این همه آدم در کشورهای فقیر و غنی، آنهم در دوره‌ای که رشد قابل توجهی در ثروت داشته‌ایم، به این صورت فقیر و بی چیز اند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که از یک منظر تاریخی باید به آنها پرداخت.

همان طور که در جرنال فصلی Dissent به تفصیل بحث کرده‌ام، یک توضیح برای پیروزی نئولیبرالیسم و فاجعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اکولوژی ناشی از این پیروزی این است که نئولیبرالها این «دگرسانی بزرگ» ولی نامطلوب و ارتجاعی خود را با صرف پول خریده‌اند. اگر چه نیروهای پیشرو درک نکرده بودند ولی نئولیبرالها فهمیده بودند که ایده‌ها پی آمده‌های زیادی دارند. هسته کوچکی در دانشگاه شیکاگو به زعامت اقتصاددان فیلسوف فردریک ون هایاک و شاگردانش، از جمله، میلتون فریدمن آغاز به کار کرد. ولی نئولیبرالها و کسانی که به آنها کمک مالی می‌کردند یک شبکه گسترده بین المللی از بنیادها، مؤسسه‌ها، مراکز پژوهشی، انتشاراتی، محققان، نویسندگان و متخصصان روابط عمومی ایجاد کردند تا به طور خستگی ناپذیری در توسعه، تدوین و ارائه ایده‌ها و دکنترین فعالیت نمایند.

این جماعت این کادر ایدئولوژیک کارآمد را ایجاد کردند چون آن چه که مارکسیست ایتالیایی، آنتونیو گرامشی در باره برتری طلبی فرهنگی می گفت را خیلی خوب فهمیده بودند. اگر بتوانی مغز افراد را اشغال کنی، قلب و دستپایش هم به دنبالش خواهد آمد. من اکنون وقت ندارم در باره جزئیات سخن بگویم ولی حرف مرا بپذیرید، فعالیت های ایدئولوژیک راست گراها به طور مطلق عالی بود. آنها صدها میلیون دالر پول خرج کرده اند ولی تا آخرین سنت، از دید آنان این پولی است که با هوشمندی هزینه شده است. چون کاری کرده اند که نئولیبرالیسم به نظر می آید **انگار شرایط طبیعی بشر است**. مهم نیست که نظام نئولیبرالی چه تعداد فاجعه آفریده است. مهم نیست چه نوع بحران مالی ایجاد کرده و یا تعداد بازندگان و کنار گذاشته شدگان به چه میزان است، کاری کرده اند که همه این فجایع به نظر اجتناب ناپذیر جلوه می کنند. به صورت کاری که خدام می کند. چون تنها نظم اقتصادی و اجتماعی است که در برابر ما وجود دارد.

بگذارید تأکید کنم که درک این که این تجربه بزرگ نئولیبرالی که همه ما مجبور به زندگی در آن هستیم از سوی کسانی که اهداف مشخصی داشتند، ایجاد شده است، بسیار مهم است. همین که این نکته را فهمیدید، همین که فهمیدید که نئولیبرالیسم نیروئی چون جاذبه زمین نیست بلکه ساختاری است مصنوعی، آن گاه این نکته را هم درک می کنید که به همان صورتی که عده ای آن را ایجاد کرده اند، عده ای دیگر می توانند آن را تغییر بدهند. ولی آنها نمی توانند بدون تشخیص و درک اهمیت ایده، آن را دگرگون نمایند. من همیشه موافق پروژه های توده ئی هستم ولی باید به شما اخطار کنم که اگر جو ایدئولوژیک ناسازگار باشد، آن پروژه ها هم پیروز نخواهند شد.

بنابراین از يك فرقه كوچك و غير محبوب كه نفوذی نداشت، نئولیبرالیسم به صورت مذهب اساسی جهان در آمده است که دکترینی بسیار قشری دارد. نه فقط کشیشان خود، که مؤسسات قانون گذار و از همه مهمتر، جهنم و بهشت خود را برای گناهکاران و یا کسانی که حقیقت عربان [نئولیبرالی] را به مبارزه بطلبند، ایجاد کرده است. اسکار لافانتین، وزیر مالیة پیشین المان که از سوی تایمز مالی به عنوان يك «کینز گرای بازسازی نشده» انگ می خورد، اخیراً به «جهنم» فرستاده شد چون جرأت کرده و خواستار این شد تا مالیات شرکتها افزایش یافته به عوض مالیات مردم عادی و ندارها کاهش یابد.

حالا که چارچوب ایدئولوژیک را به دست داده ام، پس اجازه بدهید سریع بگذرم و برسم به بررسی بیست سال که مورد نظر این همایش است. به سخن دیگر، از ۱۹۷۹ آغاز می کنم که مارگرت تاچر به قدرت رسید و انقلاب نئولیبرالی را در انگلستان آغاز کرد. این بانوی آهنین، خودش یکی از مریدان فردریک ون هایپایک بود. او به عنوان، يك داروین گرای اجتماعی، ابائی نداشت تا اعتقاداتش را بیان کند. او به این شهرت داشت که همه برنامه خود را با استفاده از يك واژه : TINA (۳) توجیه می کرد. تینا، یعنی هیچ بدیلی نیست. ارزش مرکزی دکترین تاچر و نئولیبرالیسم، مقوله رقابت است. رقابت بین ملت ها، مناطق، شرکت ها و البته بین افراد. رقابت به این دلیل اساسی است که گوسفندان را از بزها تفکیک می کند. مردها را از پسر بچه ها و سالم را از هر چه که ناسالم است. فرض بر آن است که رقابت تخصیص کارآمد منابع، منابع فیزیکی، طبیعی، انسانی و مالی را تضمین می کند. به عکس، فیلسوف بزرگ چین، لائو تزو- Tao te Ching خود را باین عبارت به پایان برد که «برتر از همه چیز، رقابت نکنید». تنها بازیگران این جهان نئولیبرالی که رهنمود لائو تزو را به گوش جان گرفته اند، بزرگترین بازیگران، یعنی شرکت های غول پیکر فراملیتی هستند. اصول رقابت به ندرت شامل حال ایشان می شود. آنها ترجیح می دهند آن چه را که سرمایه سالاری وحدت طلبانه می نامند، اداره نمایند. تصادفی نیست که در هر سال، دوسوم تا ۷۵ درصد آن چه که «سرمایه گذاری مستقیم خارجی» نامیده می شود نه به واقع سرمایه گذاری برای ایجاد مشاغل جدید بلکه در اصل منبع مالی است که صرف ادغام شرکت ها و یا خرید کمپانی های دیگر می شود که در اغلب موارد با کاهش فرصت های اشتغال همراه است.

چون رقابت همیشه خوب است، نتایجش نمی تواند بد باشد.

برای نئولیبرالها بازار آن قدر عاقل است و خوب مثل خدا که دستهای نامرئی حتی می تواند از يك شرایط شیطانی و مذموم پی آمد مطلوب به دست بیاورد. از این رو بود که تاچر يك بار در يك سخنرانی گفت، «این وظیفه ماست تا نابرابری را ستایش کنیم و شرایطی ایجاد نمائیم که قابلیت و توانایی به خاطر نفع همگانی ما قابلیت تظاهر یافته مازاد بیشتری داشته باشد». به سخن دیگر، در يك مبارزه رقابت آمیز نگران آنها که عقب می مانند نباشید. مردم به طور طبیعی نابرابر اند ولی این خوب است و مفید. چون نقش کسانی که آموزش بیشتری دارند و سرسخت تر اند و در خانواده برتری به دنیا آمده اند در نهایت به نفع همگان عمل خواهد کرد. جامعه به ضعفاء، افرادی که آموزش ندیده اند، دینی ندارد و آن چه بر آنها می رود، تقصیر خودشان است و هرگز گناه جامعه نیست. اگر به نظام رقابت آمیز امکان داده شود آن گونه که مارگرت [تاچر] می گوید، جامعه وضعش بهتر می شود. متأسفانه آن چه از تاریخ بیست سال گذشته می آموزیم دقیقاً عکس آن چیزی است که تاچر می گفت.

در انگلستان قبل از تاچر، از هر ده تن يك تن زیر خط فقر زندگی می کرد. وضع درخشانی نبود ولی در مقایسه با جوامع دیگر افتخار آمیز بود و به ویژه در مقایسه با سالهای پیش از جنگ جهانی دوم بهبود چشمگیری نشان می داد. اکنون از هر ۴ تن يك تن و از هر سه کودک يك کودک به طور رسمی فقیر اند. این معنا و مضمون بقای آن که از بقیه قویتر است می باشد. مردمی که نمی توانند در زمستان خانه شان را گرم کنند، یعنی کسانی که در کنتور باید سکه بیندازند تا آب و برق داشته باشند و آنهایی که در زمستان، لباس گرم ندارند. من این نمونه ها را از گزارش گروه عملیاتی فقر کودکان انگلستان در ۱۹۹۶ نقل می کنم. من پی آمد رفرم مالیاتی تاچر و میجر را با استفاده از يك مثال نشان می دهم. در سالهای ۱۹۸۰ يك درصد از مالیات دهندگان از ۲۹ درصد تخفیف های مالیاتی بهره مند شده بودند. این یعنی، يك فرد مجرد که به اندازه نصف حقوق متوسط درآمد داشت، میزان مالیاتش ۷ درصد افزایش یافته بود. ولی کسی که ده برابر حقوق متوسط حقوق می گرفت، مالیاتش ۲۱ درصد کاهش یافته بود.

یکی دیگر از پی آمدهای رقابت به عنوان ارزش مرکزی نئولیبرالیسم، کش رفتن شدید بخش عمومی است چون این بخش نمی توان از قانون اساسی رقابت برای سود و سهم بری از بازار تبعیت نماید. خصوصی کردن یکی از عمده ترین دگرسانی های اقتصادی بیست سال گذشته است. این روند از انگلستان آغاز شد و بعد به بقیه جهان رفت.

اجازه بدهید به این نکته بپردازم که چرا کشورهای سرمایه سالاری اروپا بخش خدمات عمومی داشتند و شماری هنوز دارند. در واقعیت، تقریباً همه خدمات عمومی چیزیهست که اقتصاد دانان آن را «انحصار طبیعی» می نامند. انحصار طبیعی زمانی وجود دارد که کوچکترین اندازه يك واحد برای تضمین حداکثر کارائی اقتصادی هم اندازه کل بازار است. به سخن دیگر، يك بنگاه برای بهره گیری از صرفه جویی ناشی از مقیاس و در نتیجه ارائه بهترین خدمات به مصرف کننده به حداقل قیمت باید به اندازه مشخصی رسیده باشد. خدمات عمومی در ابتدای امر به سرمایه گذاری زیادی نیاز دارند – برای نمونه ساختن راه آهن یا شبکه توزیع برق – که مشوق رقابت نیست. به همین سبب بود که انحصارات عمومی و دولتی بهترین راه حل بود. ولی نئولیبرالها هر چه را که عمومی باشد «غیر کارآمد» می دانند.

به این ترتیب، وقتی يك انحصار طبیعی به بخش خصوصی واگذار می شود چه اتفاق می افتد؟

به طور طبیعی، سرمایه داران مالک این انحصارات با اخذ قیمت های انحصاری از عموم، بار خود را می بندند و ثروتمند تر می شوند. اقتصاد دانان کلاسیک این پی آمد را «عدم توفیق ساختاری بازار» می نامیدند چون قیمت محصولات بیشتر از آن مقداری است که باید باشد و خدمات ارائه شده به مصرف کنندگان از نظر کیفیت ضرورتاً خوب نیست. برای اجتناب از عدم توفیق ساختاری بازار، کشورهای سرمایه سالاری اروپا تا اواسط سالهای ۱۹۸۰،

بخش هائی چون اداره پست، تیلیفون، برق، گاز، راه آهن، قطار زیرزمینی، حمل و نقل هوائی و خدماتی چون تهیه آب و جمع آوری زباله و غیره را به صورت انحصارات دولتی حفظ کرده بودند. امریکا يك استثنای عمده است. احتمالاً به این خاطر که از نظر جغرافیائی اقتصاد بزرگتر از آن است که انحصارات طبیعی را بپذیرد.

با این همه، تاجر برای تغییر این وضع دست به کار شد. به عنوان يك پی آمد اضافی، او توانست با بهره گیری از خصوصی سازی قدرت اتحادیه های کارگری را در هم بشکند. با انهدام بخش عمومی که در آن بخش، اتحادیه ها قوی تر بودند، تاجر توانست موجبات تضعیف جدی اتحادیه های کارگری را فراهم آورد. در نتیجه، در طول ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۴ شماره کسانی که در بخش دولتی کار می کردند از بیش از ۷ میلیون نفر به ۵ میلیون نفر رسید یعنی، ۲۹ درصد کاهش یافت. تقریباً همه مشاغل حذف شده، مشاغل اعضای اتحادیه های کارگری بود. از آن جایی که در طول آن ۱۵ سال، اشتغال در بخش خصوصی تقریباً ثابت مانده بود کاهش نهائی فرصت های شغلی در انگلستان ۱.۷ میلیون بود که در مقایسه با ۱۹۷۹ نشان دهنده ۷ درصد کاهش است. برای نئولیبرالها، شماره کمتر کارگران همیشه خوب است. چون کارگران به سهم سهام داران دست درازی می کنند.

ادامه دارد

www.toufan.de